

ایران و انقلاب اسلامی ایران

فراسوی مرزها

داستان انقلاب

بی شک از نگاه خوانندگان ژرف اندیش - هنگام مرور بر بخش سوم داستان انقلاب! - این نکته پنهان نخواهد ماند که داستان سرایان بی بی سی! در این بخش از داستان انقلاب! تا توانسته اند، مبارزات آیت الله شهید سیدحسین مدرس را کم رنگ نشان داده اند؛ چنان که منابع برگزیده آنان نیز، آنجا که ساده اندیشی علمای آن روزگار را در برابر تزویر مهتر استعمار، مورد اشاره قرار داده اند، در برابر هوشیاری آن عالم زمان آگاه، با سکوتی سؤال انگیز گذشته اند!

به هر حال، از آنان جز این انتظاری نیست. از قدیم گفته اند: گربه

محض... پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بی بی سی:

در آغاز سلطنت احمدشاه، جهان در آستانه جنگ جهانی اول بود. ایران شاهد انحطاط قاجاریه، هرج و مرج اجتماعی و رکود اقتصادی بود. بنیاد استبداد تکان خورده بود، ولی مشروطه به سامان نرسیده بود. و به گفته مهندس مهدی بازرگان ایران از نظر فکری و فرهنگی در یک برزخ به سر می برد:

«از ابتدای قاجاریه تا زمان حالاً می شود گفت بدترین دوران ایران، دوران احمد شاه بوده؛ از نظر اقتصادی، از نظر فرهنگی، مخصوصاً از نظر امنیت. به همان نسبت وضع مذهب مردم هم حالت توقف را داشت. و علت کلی مسئله هم این است که دیگر یک دوران کاملاً بی تکلیفی و بحرانی بوده،

مثل واگنی که از خط می آید بیرون، مادامی که روی خط جدید نیانداخته‌اند، البته، نه حرکتی می‌کند نه کاری می‌تواند انجام بدهد، زمان ناصرالدین شاه و قبل از ناصرالدین شاه، خوب، مملکت ما یک شیوه‌ای برای خودش داشت، استبداد بود و یک نوع قدرت استبدادی. و روی آن هوا و روی آن قدرت به یک نحوی هر چیزی پیش می‌رفت. بعد از انقلاب مشروطیت و مشروطه شدن، آن قدرت و آن مرکزیت و آن روش آنها، رفت از بین، و روش جدید، روشی بود که هنوز جا نیفتاده بود. خوب، یکی از مبلغین آزادی یا مشروطیت و کسانی که در آن انقلاب سهم داشتند علما بودند، علما - رو هر حسابی که کار نداریم - پایشان را گذاشتند کنار. آنها دیگر دخالتی نداشتند. آن سیاستمدارانی هم که خوب، باعث مشروطیت، چون قانون اساسی نوشته بودند، آنها هم یا کنار رفتند یا سرگرم بازیهای سیاسی و آن مشکلات یا اعمال قدرت شدند. در واقع مشروطیت یا دموکراسی ایران، و اصلاً حکومت ایران، مثل یک عده‌ای یتیم بود یا خانه‌ای بی‌صاحب، یا بچه‌ای بی‌بابا و ننه که خودشان هم نمی‌دانند چه کنند، تو خط نیفتاده بود. خصوصاً که نفوذ افکار غربی و علوم هم خوب، مسائلی و مشکلاتی و سئوالاتی در برابر ایمان و اعتقادات مردم به وجود آورده بود، که این را روحانیت آن زمان نمی‌توانست جواب بدهد. چون مجهز نبود. بنابراین در بین طبقات درس خوانده ایمان و اعتقادات مذهبی و علایق و شور و اینها خیلی کم شده بود. در حالی که بین طبقات عوام در دهات و روستاها و یا اشخاص بی‌سواد و کاسب به همان حال زمان گذشته مانده بود، ولی از حال و شور و روح و اینها افتاده بود. »

هنگامی که جنگ جهانی اول رخ داد، ایران صحنهٔ تاخت و تاز نیروهای کشورهای متحارب شد. روس و انگلیس از یک طرف و عثمانی و آلمان از طرف دیگر ایران را اشغال کردند. و در پایان جنگ به گفتهٔ دکتر فریدون کشاورز ایران کشوری بود ویران :

«در آخر سلطنت قاجاریه (احمدشاه)، کشور ایران یک کشور عقب‌ماندهٔ فئودالی خان‌خانی بود. حکومت مرکزی قوی در ایران وجود نداشت. در ایالات مختلف اشخاص مختلف، خانها، مالکین بزرگ، فئودالها تفنگچی داشتند و ایالت را آنها اداره می‌کردند. مثلاً در آذربایجان شخصی به نام سمیتقو هرکاری که دلش می‌خواست می‌کرد. خانواده‌های

دیگری بودند که در زنجان مثلاً ذوالفقاری‌ها تفنگچی داشتند، و هر کاری که دلشان می‌خواست، می‌توانستند بکنند، در کردستان همین‌طور، در خوزستان خزرعل و خانواده او فعال مایشاء بودند. در جنوب ایل قشقایی و ایل بختیاری قسمتی از ایران را سرانشان و خانهایشان اداره می‌کردند. و قوام شیرازی در جنوب ایران قدرت بسیار زیادی داشت. در ایران پلیس جنوب درست شده بود که پلیس جنوب اصلاً در دست صاحب منصبهای انگلیسها بود. در خراسان امیر شوکت‌الملک قاضی پدر علم، خودش تفنگچی داشت و هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد. حکومت مرکزی وجود نداشت و چون حکومت مرکزی وجود نداشت، امنیت وجود نداشت. مثلاً يك روز يك گوشه ایران يك کسی به نام نایب حسین کاشی يك مقدار تفنگچی داشت. اطراف کاشان و نزدیکهای تهران را غارت می‌کرد. قافله که رد می‌شد می‌زد. چپاول و غارت می‌کرد. قافله را هر چی داشت برمی‌داشت برای خودش. به این ترتیب ایران حکومت مرکزی نداشت. حتی من به یاد دارم که آن موقع تمبرهایی وجود داشت و عکس احمد شاه رویش بود و زیرش نوشته بود «ممالک محروسه ایران». یعنی ایران يك مملکت نبود، ممالک بود و در آن زمان يك عده از میهن‌پرستان ایران مثل کلنل محمدتقی‌خان، مثل میرزا کوچک‌خان جنگلی سردار جنگل، خیابانی در آذربایجان قیام کردند برای اینکه حکومت مقتدر ملی ایران به وجود بیاورند.»

کشف منابع زیرزمینی بر اهمیت سوق‌الجیشی ایران در نزد بیگانگان افزود. ناامنی و دست‌درازیهای خارجی‌ان به منابع ایران و فقر ناشی از جنگ به گفته دکتر کریم سنجایی وضع اقتصادی را به کلی درهم ریخته بود:

«این وضع اقتصاد ایران را به فلاکت انداخته بود. و يك وضع نیمه‌جانی برای مملکت وجود داشت و سیاست‌های خارجی هم، هم روسها از شمال و هم انگلیسها از طرف دیگر کوشش می‌کردند، اگر فرضاً در ایران يك عواملی باشد برای پیشرفت، يك قسمت از اقتصاد ایران، برای صنایع ایران، برای ایجاد يك صنعت یا برای کشیدن يك راهی یا برای استخراج يك معدنی کوشش می‌کردند، یا جلوگیری می‌کردند، یا اگر منبع درآمدی بود سعی می‌کردند با وسایلی در اختیار بگیرند. به این ترتیب فساد حکومت، جهل مردم، ایلخانی‌گری و اینها سبب شده بود که عوامل اقتصادی ایران هم یا در دست بیگانگان باشد یا روبه هرج و مرج و تباهی برود در واقع . . .»

روسیه یکی از قوای اشغالگر در پایان جنگ اول بین‌المللی ۱۸-۱۹۱۴ خود، دچار دگرگونی تند شد و از انقلاب اکتبر اتحاد جماهیر شوروی سر بر آورد. این کشور آرمان‌گرای نوپا که خود را رهایی‌بخش خلقها می‌شمرد، به معاهدات دوران تزاری پایان داد. اما نیروی خارجی دیگر یعنی انگلستان برای پیشگیری از نفوذ نیروی انقلابی شوروی قرارداد ۱۹۱۹ میلادی را با وثوق‌الدوله به امضا رسانید. میلیون که این قرارداد را انقیاد کامل ایران می‌دانستند با آن به مبارزه برخاستند. به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی قرارداد ۱۹۱۹ چهار قسمت اصلی داشت:

«در قسمت اولش انگلیسها حاضر شدند که چهار میلیون پوند به ایران قرض بدهند. در قسمت دوم انگلیسها پیشنهاد کردند که يك قشون متحدالشکل در ایران برای جلوگیری از بلشویکها و برای انتظام داخلی کشور به وجود بیاید. در قسمت سوم این بود که مالیه [دولتی] ایران و قشون ایران تحت نظر يك عده مستشار انگلیسی اداره بشود. و قسمت چهارم آن مربوط به این بود که ایران در کارهایی که انجام می‌دهد، چه در قرضه داخلی و چه در کارهای خارجی، بدون مشورت با انگلیسها کاری انجام ندهد. این نمونه یکی از مهمترین نقطه تاریخ ایران هست که با وجود اینکه مملکت ایران اشغال شده بود، با وجود اینکه انگلیسها در تمام ایران هنوز سرباز داشتند، يك عده از میلیون مانند مصدق و محتشم‌السلطنه، ممتازالدوله و دیگران بر ضد این قرارداد قیام کردند.^(۱) خود احمدشاه هم که پادشاه مملکت بود کمک کرد و قرارداد را از بین بردند و کوشش انگلیس را در اینکه با ایران هم، همان معامله‌ای [را] که با عراق کردند، انجام بدهد، در اینجا، تمام کوشششان از بین رفت. در نتیجه به دست خود ایرانیها، یعنی به دست ضیاءالدین و رضاخان که آن موقع در قزاق‌خانه بود يك حکومت دیکتاتوری برقرار کردند.»

کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ روی داد. و به این ترتیب دوران نوینی در تاریخ ایران آغاز شد. گرچه رهبر سیاسی کودتا، سید ضیاءالدین طباطبایی بود که رئیس‌الوزرا شد. اما قدرت اصلی در دست وزیر جنگ، یعنی رضاخان سردار سپه بود. ارتشبد فریدون جم که بعدها پدرش محمود جم نخست‌وزیر رضاشاه شد،

(۱) طبق کلیه مدارک و اسناد موجود و مخصوصاً صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، پرچمدار مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹ آیت‌الله مدرس بود و بالاخره او هم در این راه پیروز شد، اما لغو قرارداد را به ثمر رسانید.

آن روز را چنین به یاد می آورد:

«من آن موقع ۶ ساله بودم. پدرم با سید ضیاء خیلی دوست بودند. و ما آن موقع منزلمان در کوچه ارباب کیخسرو [بود]. کوچه ارباب کیخسرو یک کوچه ای بود یک سرش تو خیابان نادری بود یک سرش تو خیابان جنوبی سفارت روس. و توی نادری، منزل سید ضیاء بود، و منزل ما هم توی همان کوچه ارباب کیخسرو بود. بنابراین، پدرم، هم مجاورت داشت با سید ضیاء و هم آشنایی، سابقه آشنایی و اینها داشتند. من مبهم خاطر هستم که یک روز گفتند که کودتا شده است. و قزاقها آمدند و تهران را گرفتند. و فقط شهربانی به اضمحلال پلیس، یک تیراندازیهای کرده بودند و مقاومت کوچکی کرده بودند. همین و دیگر خبری نشنیدیم، که بعد سید ضیاء رئیس الوزرا شد و اینها، و دیگر از همان تاریخ هم پدرمان با این دستگاه همکاری کرده بود، دیگر...»

رضاخان سردار سپه طی چهار سال وزارت جنگ و رئیس الوزرای زمام امور را شخصاً قبضه کرد، و مجلس و دولت را مطیع خود. اما شیوه به قدرت رسیدن او را، سالها بعد آیت الله خمینی، [بعنوان] یکی از دلایل اصلی مخالفتش با سلسله پهلوی عنوان کرد:

«از ابتدا که رضاشاه کودتا کرد، با فشار و با سرنیزه و با نظامی و با پشتیبانی انگلیسها، سلطنت قاجار را منقرض و با همان سرنیزه مجلس درست کرد، بدون اینکه ملت، هیچ دخالتی داشته باشد، و قانون اساسی را با همان سرنیزه تغییر داد. پس، از اول، تشکیل این حکومت سلطنت پهلوی، یک تشکیل غیرقانونی بود و مخالفت با میل ملت.»

استقرار قدرت رضاخان، بی مقدمه نبود. مردم در انتظار امنیت بودند. و به گفته احسان نراقی، رضاخان وعده امنیت داد:

«رضاشاه، از همین فتور و از همین هرج و مرج دوران مشروطه، و از مجموعه این [گرفتاریهای] جامعه که نمی توانست [به طور منطقی] شکل بگیرد. استفاده کرد [و] آمد روی کار. و در حقیقت به مردم این جواری فهماند که شما آزادی را از آن، عاجلاً صرف نظر کنید، من به شما نظم و ترتیب و پیشرفت و ترقی را می دهم.»

و حتی بسیاری از ملیون که از ناامنی در رنج بودند، وعده سردار سپه را

پذیرفتند.

ارتشبد فریدون جم :

«سردار سپه، در آن وقت يك عده معلمین فوق العاده خوب داشت که در رأس آنها تیمورتاش بود. تیمورتاش یکی از پایه‌گذاران سلطنت او بود. بعد مرحوم داور بود، سردار اسعد بختیاری بود. حتی مرحوم مدرس در يك مدتی به او کمک کرد. به طوری که فرماندهی کل قوا را از احمدشاه گرفت [با رأی] مجلس و به او داد^(۲). این [کسب مقام فرماندهی کل قوا برای رضاخان] بدون کمک مرحوم مدرس، غیرممکن بود. اینها تمام نقشه ترکیه را در دست داشتند، و فکرشان این بود که يك ایران متجدد ترقی خواه تحت نظر سردار سپه که در آن وقت يك سرباز وطن پرست علاقه مند به کشور به نظر می آمد، انجام بدهد.»

نه تنها سیاستمداران ملی، بلکه روحانیون هم در آغاز کار به گفته مهندس بازرگان به سردار سپه روی خوش نشان دادند:

«ابتدا، من حیث المجموع، نظر علما و نظر متدینین و به طریق اولی، نظر درس خوانده‌ها، چون آن موقع هم این مسئله روشن فکر به این عنوان [به ایران] نیامده بود. درس خوانده‌ها و خواص مملکت - آن وقتها خواص و عوام می گفتند - و همچنین عوام نسبت به رضاخان خوب بود. برای اینکه آن موقع مسئله بزرگ برای مملکت مسئله ناامنی بود، هیچ امنیت نداشتند و اوضاع خیلی بلبشو [بهل بشو، رهاکن، پرو] بود. رضاخان که آمد، این مشکل را فوری حل کرد. حالا به هر دلیلی که نفع خودش بود، یا خارجی فلان، کار نداریم، یا برای مملکت. این اثر نسبتاً مثبتی داشت. ابتدا با قیافه متدین و طرفدار دین آمد. حتی در دسته، دسته‌ای که قزاق خانه آن موقع راه می انداخت دسته سینه زنی بود، دسته عزاداری بود. او هم به سرش گل مالیده بود و به صورتش گل مالیده بود. شب شام غریبان مثلاً يك شمع هم به دست گرفته بود. يك موقع آمد نسبت به بعضی از علما مثل حاج آقا جمال خوبی و يك عده‌ای از علما احتراماتی قایل شد. برای اینکه می خواست بنیان سلطنتش از ناحیه آنها در معرض چیز [خطر] قرار نگیرد. بعضی از مراجع

(۲) روزی که مجلس برای واگذاری فرماندهی کل قوا به رضاخان تشکیل شد مدرس را در خانه قوام الدوله به بهانه ملاقات و گفت و گو با رضاخان محبوس کردند و نگذاشتند به مجلس بیاید و در غیابش فرماندهی کل قوا برای رضاخان را تصویب کردند.

تقلید هم مثل مرحوم حائری و آسید ابوالحسن و شاید هم دیگران فی الجمله روی موافقی نشان دادند و روی موافقتشان هم از او قولهایی گرفته بودند که او طرفدار مذهب اثنی عشری بشود، فلان بشود. جلوی بهاییها را - مثلاً - بگیرد، جلوی بلشویکی و کمونیستی را بگیرد. آنها هم تا يك حدودی تأیید کرده بودند. ولی بعد، از جهات عدیده‌ای ورق برگشت. »

پایه قدرت استبدادی سردار سپه، ارتشی بود که به گفته ارتشبد جم خود او آن را تجهیز کرده بود:

«آن موقع که ایشان آمدند سرکار، ارتش ایران - که ارتشی وجود نداشت - يك پلیس بود، در جنوب، دیویزیون قزاق بود، که زیر نظر روسها بود. ژاندارمری بود که نظام اتریشی، و نمی دانم نظام این بودند، پلیسی بود که زیر نظر سوئدیها و از این حرفها، و نه اسلحه متشکله‌ای وجود داشت، نه سازمان متشکلی وجود داشت، نه دکترین چیزی. اعلیحضرت وقتی آمدند با همین مسائلی که موجود بود، آمدند اینها را ادغام کردند، با همدیگر اسمش را گذاشتند قشون ایران. قشون درست کردند و سازمان شروع کردند درست کردن. سازمان هم مدل که گرفتند، از فرانسویها گرفتند. مثلاً نیروی زمینی بود، نیروی دریایی که تقریباً وجود نداشت. و نیروی هوایی هم که چیزی نبود، بعداً شروع کردند چند تا طیاره از انگلیسها خریدند که طیاره ناس و از این حرفها. در زمان رضاشاه، هدف ارتش فقط برقراری امنیت داخلی بود. ارتش ایران تشکیل شده بود، فقط امنیت داخلی را، هیچ برای جنگ خارجی نبود. آموزشش، تجهیزانش، همه چیز براساس حفظ امنیت داخلی بود. این ماموریت [را] هم به نحو احسن انجام داد. »

وحدت و استقرار قدرت ارتش، به گفته دکتر فریدون کشاورز به استقرار حکومت مرکزی در تهران هم کمک کرد:

«کار عمده‌ای که رضاشاه انجام داد، این بود که يك «حکومت مرکزی سرتاسری ایران» به وجود آورد که نتیجه این حکومت، یکی ایجاد امنیت در سرتاسر ایران بود، یکی ایجاد بازار سرتاسری ایران بود که از لحاظ ترقی صنایع در ایران، بسیار مهم است. و در حقیقت کارهای دیگری هم کرد که به نظر من کارهای مثبتی بوده و هر مرد سیاسی واقع بین باید در قضاوت خودش اگر کسانی کارهای مثبتی کردند، کارهای مثبتشان را ذکر بکند و کارهای منفی شان را هم ذکر بکند. »

سردار سپه، جز امنیت هواهای دیگری هم در سر داشت. و به گفته دکتر سیف پور فاطمی، قدرت طلبی او، رجال سیاسی ایران را نگران کرده بود:

«مدرس در تمام نطق هایش این عقیده را داشت. می گفت که: سردار سپه مرد مفیدی است، ولی در وزارت جنگ. معتقد بود که: قدرت را، نباید تمام قدرت را در دست يك نفر داد. بعد هم دکتر مصدق این فکر را به مردم ایران ارائه داد که: قدرت را به هر کی بدهی، فاسد خواهد شد و از آن فساد مملکت از بین می رود. مصدق می گفت که: سردار سپه مرد مفیدی است. باید نگاه داشت او را، در وزارت جنگ، ولی در وزارت جنگ هم نباید قدرت زیاد به او داد. باید قلابه به گردش انداخت.»

احمدشاه، اسماً هنوز شاه مملکت بود و شخص اول مملکت. اما به گفته احسان نراقی سردار سپه که عملاً قدرت را قبضه کرده بود، دیگر تحمل شخص اول دیگری را نداشت:

«او می خواست قدرت را از دست قجرها بگیرد. و حس هم کرده بود که آن «حمایت روسیه از قاجاریه» وجود ندارد. این بود که در فکر این بود که بیاید جای آنها. حالا یا اول او گفت به صورت جمهوری، مثلاً تقلید بکند از مدل آتاترک روس در ترکیه، نشد. بعد رفت به طرف تغییر سلطنت، ولی او می خواست که جای اینها را بگیرد، می خواست خودش صاحب قدرت بشود. قدرت فردی را می خواست.»

گرچه مشاوران اصلی سردار سپه، خواهان تأسیس جمهوری در ایران بودند، اما به گفته دکتر سیف پور فاطمی، جمهوری، مخالفان سرسختی در ایران داشت: رضاشاه را چهار نفر به این شکل انداختند: يك مرحوم سیدمحمد تدین بود، مرحوم تیمورتاش، داور و مساوات. اینها به تقلید آتاترک که در آن موقع ترکیه را جمهوری کرده بود و خودش رئیس جمهور شده بود، رضاشاه را به این فکر انداختند که اگر تو رئیس جمهور بشوی، برای تمام عمر تو رئیس جمهور خواهی بود. [ولی] علما و مخصوصاً مرحوم مدرس فکر می کرد که این کار زیر سر انگلیسهاست. این بود که در مجلس، مجلسی که انتخاب شده بود برای اینکه سردار سپه را رئیس جمهور بکنند، مخالفین که سرکرده آنها مدرس بود و بعد هم مردم تهران شروع کردند به مخالفت شدید. و بعد جمعیت زیادی ریختند تو مجلس. سردار سپه دستور داد يك عده ای را در آن روز کشتند. علمایی که در قم بودند فشار آوردند که این جمهوری که

شما می‌خواهید انجام بدهید، برخلاف اسلام است. رضاخان آن وقت مجبور شد برود به قم، پیش علما، معذرت بخواهد. رفت و از تهران خارج شد. احمدشاه تلگراف کرد او را منفصل کرده ولی امرای لشکر که تمام زیردستان او بودند تهران را تهدید کردند. و بالاخره وکلا مجبور شدند دو مرتبه رأی دادند، و سردار سپه برای دفعه دوم نخست‌وزیر شد. یک سال و نیم هم طول کشید تا اینکه در ۹ آبان ۱۳۰۴ سلطنت قاجاریه منقرض شد و مجلس مؤسسان برای اولین مرتبه در ایران تشکیل شد و او را به سلطنت انتخاب کردند.»

و به این ترتیب سلسله پهلوی در ایران تأسیس شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی